



درآمد

استقامت، توکل و مدارا با دوستان از جمله ویژگی‌های برجسته شهید عراقی است که امکان مبارزه در شرایط دشوار را برای وی و دیگران میسر می‌ساخت و حضورش پیوسته ما به دلگرمی و امیدواری مبارزان بود. در این گفتگو به پاره‌ای از این شیوه‌ها اشاره شده است.

«شهید عراقی و سلوک مبارزاتی» در گفت و شنود

شاهد یاران با محمود کریمی نوری

## یک لشکر به پشتوانه‌اش شمشیر می‌زد...

از سلوک فردی و اجتماعی و مبارزاتی شهید عراقی در سال‌های پس از رهایی از زندان و قبل از پیروزی انقلاب چه خاطراتی دارید؟

برای یک فرد مذهبی، فعالیت سیاسی، ادای تکلیف در حد وسع است. برای عده‌ای تکلیف مثل باری است بر دوش. شما می‌دانید کسانی هستند که نماز مستحبی شب را برای خود تکلیف و در حد نماز واجب می‌دانند، در حالی که عده‌ای تکلیفشان را ادای نمازهای واجب می‌شمارند. شهید عراقی می‌دانست که پس از رهایی از زندان هم دور از نگاه ساواک نیست و همه جا او را تحت نظر دارند، اما تمام مستحبات سیاسی و مبارزاتی را نیز بر خود واجب می‌دانست و شجاع و بی‌اعتنا به همه خطرات، کار خود را انجام می‌داد. قبل از انقلاب، هر فعالیت کوچکی مثل درخشیدن یک ستاره در دل تاریک شب بود. ستاره را می‌شود در روز روشن دید و توصیف کرد؟ الان روز است و آفتاب، روشن است، بنابراین نمی‌شود از ستاره‌ها حرف زد و تعریف کرد، مگر اینکه تاریکی شب بیاید تا درخشش این ستاره‌ها معلوم و ارزش حتی یک سوسوی کوچک هم درک شود. اینها وقتی بعد از سیزده چهارده سال از زندان آزاد شدند، حکم همان ستاره‌های درخشان را داشتند که دیگران را به سوی خود جذب می‌کردند.

در سال‌های قبل از انقلاب، مؤثرترین فعالیتی که می‌شد انجام داد، تجمع دوستان بود و امید دادن به آنها و دور کردن یاس از آنها. شهید بهشتی در این زمینه، چند مؤسسه اقتصادی و تفریحی از جمله شرکت قائم، شرکت سبزه و شرکت دژساز را راه‌اندازی و دوستان را

«شما چند سال در زندان بوده و از کار و زندگی‌تان دور افتاده‌اید، ولی ما فرصت رسیدگی به زندگی‌تان را داشته‌ایم. اگر فعالیت یا ماموریتی سیاسی دارید که احتمال دستگیری یا زندان در آن هست، به من محول کنید و کمی ملاحظه خودتان و خانواده‌تان را بکنید.»

**شهید عراقی می‌دانست که پس از رهایی از زندان هم دور از نگاه ساواک نیست و همه جا او را تحت نظر دارند، اما شجاع و بی‌اعتنا به همه خطرات، کار خود را انجام می‌داد. قبل از انقلاب، هر فعالیت کوچکی مثل درخشیدن یک ستاره در دل تاریک شب بود. اینها وقتی بعد از سیزده چهارده سال از زندان آزاد شدند، حکم ستاره‌های درخشان را داشتند که دیگران را به سوی خود جذب می‌کردند.**

ایشان به من گفتند: «محمودجان! خیلی ممنون، ولی آدم تا زنده است، باید نمازش را خودش بخواند.» این برای من درس بسیار بزرگی بود که این مرد، فعالیت سیاسی را مثل نماز، واجب می‌داند، آن قدر که اگر در حال غرق شدن هم باشد، تا زنده است و نمازش را می‌خواند، به فعالیت سیاسی هم ادامه می‌دهد.

با توجه به حضور شما در مسجد امین الدوله، آیا از شهید عراقی خاطره ای از سال‌های قبل از طلوع امام در ذهن دارید؟

متأسفانه قبل از زندان رفتن ایشان با اینکه در جرگه مبارزین بودم، اما با ایشان آشنائی نداشتم. با دیدن عکس‌های جوانی‌شان، تصاویر مبهمی از ایشان در مسجد امین الدوله به یاد می‌آید، ولی تماس و ارتباط و آشنائی با یکدیگر نداشتم. اولین آشنائی ما هنگامی بود که پس از استخلاص ایشان از زندان، همراه با آقای توکلی بینا به آنجا رفتیم.

از آن جلسه چه خاطره‌ای دارید؟

چون افراد زیادی برای دیدار ایشان می‌آمدند و هنوز هم نظام ستمشاهی سیطره داشت، نمی‌شد از چند و چون زندان صحبت کنیم، بنابراین آن جلسه به صحبت‌های عادی گذشت، اما نکته‌ای که هنوز هم باعث حیرت من می‌شود این است که ایشان مرا به اسم شناختند و با هم ارتباط خوبی برقرار کردیم، نمی‌دانم چطور مرا به یاد داشتند.

پس از نخستین دیدار در اسفند ۵۵، دیدارهای بعدی شما با ایشان به چه شکل بود؟

پس از آن چند جلسه‌ای با ایشان داشتم. شهید عراقی طرز فکر اجتماعی‌شان بسیار با بقیه متفاوت بود و همین مرا به سوی ایشان بیشتر جذب می‌کرد. ایشان پس از بیرون آمدن از زندان، بلافاصله فعالیت‌های سیاسی‌شان را آغاز کردند و معطل اینکه استراحت کنند، نشدند. روزی من به ایشان تلفن کردم و گفتم که یا شما کار دارم، ایشان عصر همان روز به منزل ما آمدند. گفتم:

مستضعفان واحد اجرایی را تشکیل دادیم که دفترش در میرداماد بود.

### چه کسانی در این هیئت بودند؟

من، آقای توکلی بیبا، آقای علی شفیعی که در سازمان اقتصاد اسلامی بودند، آقای برهمند و خود شهید عراقی. آقای عراقی در امور اجرایی دخالت نمی‌کردند و این کار بین ما تقسیم شده بود. ایشان مسئول بودند و مثل جتری بالای سر ما. یک بنیاد مستضعفان دیگر هم درست شده بود به نام امور شرکت‌ها که آقای سرحدی‌زاده و میرمحمد صادقی در آن بودند که بالای خیابان حافظ دفتر داشتند. گاهی هم که برای اداره بعضی از اموال، اصطکاک پیش می‌آمد، با شهید بهشتی جلسه می‌گذاشتیم و مسائل را حل و فصل می‌کردیم.

### آیا شهید عراقی همزمان با بنیاد مستضعفان، در کیهان هم حضور داشتند؟

نه، هنوز به بنیاد مستضعفان نیامده بودند و گمانم توسط آقای مهدیان با کیهان ارتباط داشتند. زیاد اطلاعی در این زمینه ندارم. فقط یک بار با من تماس گرفتند که بیا روزنامه کیهان. رفتم و دیدم که مهندس بازرگان هم آنجا هستند. بعدها آقای مهدیان برای من پاکتی فرستادند که دیدم عکس من و شهید عراقی و مهندس بازرگان در آن است و متوجه شدم که عکس متعلق به همان روز است. راستش برای خود من هم معلوم نشد که آن روز چرا در آن جمع حضور داشتم!

### برخی می‌گویند حضور شهید عراقی در کیهان به واسطه حضور در بنیاد مستضعفان بوده است.

شاید بوده، نمی‌دانم. روزنامه کیهان و اطلاعات، هر دو به بنیاد مستضعفان تعلق داشتند، یعنی در سال ۵۹ که شهید رجایی کلا مسئولیت بنیاد را به من محول کردند، این دو روزنامه متعلق به بنیاد بود. در آن موقع آقای دعائی از طرف امام مسئول روزنامه اطلاعات بودند و آقای یزدی، سرپرست کیهان، ولی در همان اوان، شاید چند ماه بعد، سرپرستی این دو روزنامه به آقای خاتمی محول شد.

### آیا در سال ۵۸ کیهان زیرمجموعه بنیاد بود؟

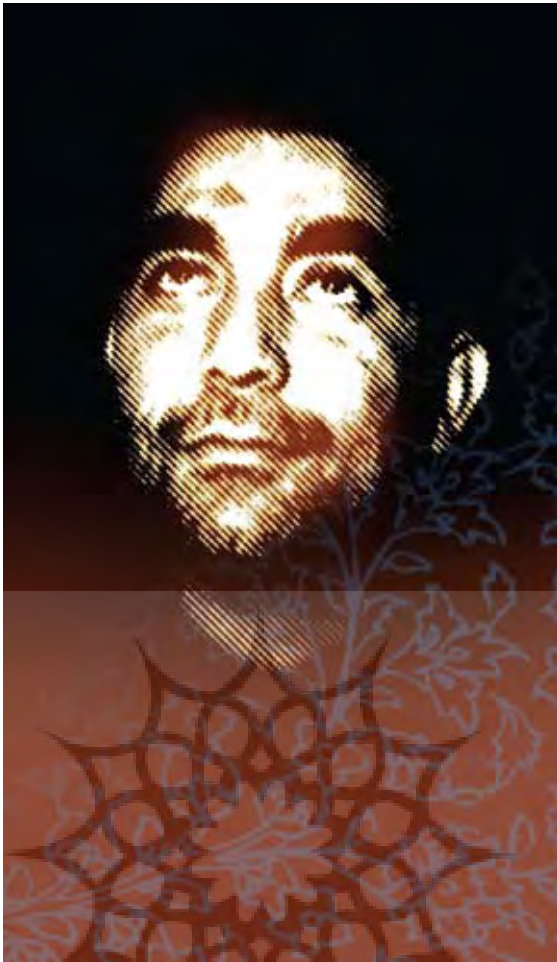
سال ۵۸ را نمی‌دانم، چون زیر نظر امور شرکت‌ها بود، ولی در سال ۵۹ که رونوشت حکم برای بنیاد آمد، در صورت جلسه نوشتیم با توجه به حکمی که حضرت امام به شما داده‌اند، ما هم مالکیت آن را به شما تفویض می‌کنیم.

### چگونه از خبر شهادت مرحوم عراقی مطلع شدید؟

آن روز صبح برای رفتن به کمیته امداد، باید از خیابان زمرد (خیابان شهید ناطق نوری فعلی) می‌گذشتم که دیدم خیابان را بسته‌اند و مردم می‌گویند چند نفر را ترور کرده‌اند. در آن روزها ترور، امری طبیعی شده بود. جلوتر رفتم و شنیدم که شهید عراقی بوده و خونی را هم که روی زمین ریخته شده بود، دیدم. با اینکه مرگ برای همه ما امر آسانی شده بود و به این پدیده، این‌طور نگاه می‌کردیم که امروز او می‌رود و فردا ما، با این همه فقدان ایشان برای من بسیار جانکاه بود. به قول حضرت امام، حیف بود که شهید عراقی در بستر بمیرد.

### به نظر شما، آیا ترور شهید عراقی برنامه‌ریزی شده بود یا اتفاقی؟

به نظر من کاملاً حساب شده بود، چون همان کسانی که شهید مطهری را ترور کردند، شهید عراقی را نیز به شهادت رساندند. آنها خوب می‌دانستند چه کسانی در راس هرم هستند و همه تلاششان این بود که شخصیت‌های موثر را از بین ببرند که بردند. ■



بودند. پس از آنکه مسئولیت کمیته استقبال تمام شد، از ما تشکر کردند و گفتند بروید در کمیته امداد کمک کنید. آقایان امامی کاشانی و کروبی آنجا بودند. من رفتم و یکی دو تا ماموریت امدادی به من دادند که دیدم زیاد به ذات من نمی‌خورد، چون من دوست داشتمم در آنجا سیستم حاکم باشد و پرونده و حساب و کتابی در میان باشد، اما می‌گفتند الان وقت و فضای این حرف‌ها نیست و باید کمک کرد. من این‌گونه فکر می‌کردم که در نظام جمهوری اسلامی، سلول‌های اقدام اقتصادی، اتحادیه‌های صنفی هستند و اینها را باید سروسامان داد، این بود که به اتحادیه بنکداران پارچه رفتم و در آنجا انتخابات اتحادیه‌ها را برگزار کردیم و این صنف، شکل خاص خود را گرفت.

نام شما در کنار شهید عراقی در تاسیس بنیاد مستضعفان آمده است. از کم و کیف راه‌اندازی آن و نقش شهید عراقی بگویید.

چهار پنج ماه از این قضیه می‌گذشت که شهید عراقی تماس گرفتند و گفتند: «کجایی؟» گفتم: «بازار». گفتند: «بی‌خود رفتی بازار، بیا اینجا کارت دارم.» پرسیدم: «چه کاری؟» گفتند: «بیا تا بگویم.» رفتم خدمت ایشان که در نگاه من یک پیشکسوت بودند و قهرمان و خود را یکی از نوچه‌هایشان می‌دانستم. گفتند: «من خدمت امام بودم و به ایشان گفتم که بعضی از محکومین و فراری‌ها، خانه و زندگی‌شان را رها کرده‌اند. چند وقت پیش، کمیته اتومبیلی را دیده که اثاثیه یکی از این خانه‌ها را بار زده و برده. امام اجازه دادند که ما بنیاد مستضعفان را ایجاد کنیم و به آنها سامان دهیم، اثاثیه و اموال آنها را بفروشیم و خرج امور مستضعفین کنیم. حالا من تنها هستم. باید هیئتی را تشکیل بدهیم.» با این حرف شهید عراقی کمیته

جمع می‌کردند و در این جمع‌شدن‌ها، ابلاغ رسالت داشتند، مثلاً در همان شرکت قائم که اختلافی بین دوستان به وجود آمد، شهید بهشتی گفتند که باید سازوکار همسوئی را در دل همین اختلافاتی که دارید، پیدا کنید و یاد بگیرید، چون نظام جمهوری از این مسائل، فراوان دارد، یعنی ایشان در دل تاریک شب، برای ما دریچه جمهوری اسلامی را باز می‌کردند، بنابراین کل تلاش‌هایی را که مبارزان قبل از انقلاب انجام می‌دادند، می‌توان همان ستاره روشن در دل شب تیره تعریف کرد که در آسمان روشن روز، توصیف آن بسیار دشوار است. شهید عراقی همیشه محور بودند و هنگامی که از زندان بیرون آمدند، کسانی که دیگر فعالیت سیاسی را امر عیبی می‌پنداشتند، حضور ایشان را مثل یک شمع در یک محفل تاریک می‌دانستند و حضورشان برای آنها مایه امید و برکت بود.

### در اردوهای شرکت سبزه چه کسانی می‌آمدند؟

شهید رجایی، آقای هاشمی رفسنجانی، شهید بهشتی، یکی دو بار شهید باهنر، شهید مفتاح و دوستان دیگری که تقریباً هم سطح بودند با خانواده‌هایشان می‌آمدند. از رفتن شهید عراقی به پاریس، بازگشت امام، ستاد استقبال و... چه خاطراتی دارید؟

هنگامی که ایشان می‌خواستند به پاریس بروند، جلسه‌ای را در خدمت شهید بهشتی بودیم. یادم نیست چه کسانی آنجا بودند، ولی خاطر من هست که شهید عراقی داشتند تدارک سفر را انجام می‌دادند و می‌گفتند لوازم صوتی در آنجا خیلی گران است، بهتر است لوازم صوتی را از همین جا بخریم، چون امام هم در خرج کردن و جوهات در این امور، بسیار محتاط هستند. همچنین آنجا مهمان می‌آمد و باید خرج می‌کردند، لذا باید پول تهیه می‌شد. یادم هست که پول در همین جا تهیه شد و لوازم صوتی را هم از همین جا خریدند و به پاریس بردند. محوریت ایشان در تمام فعالیت‌های سیاسی چشمگیر بود. حکم پهلوانی را داشت که یک لشکر عظیم به پشتوانه‌اش شمشیر می‌زند.

### از حضور شهید عراقی در مدرسه رفاه و نقش ایشان نکته‌ای را به یاد دارید؟

ما پنج نفر بودیم که به دستور شهید بهشتی کمیته استقبالی را تشکیل دادیم. شهید مطهری هم بخش دیگری را

**گفتم: «شما چند سال در زندان بوده و از کار و زندگی‌تان دور افتاده‌اید، ولی ما فرصت رسیدگی به زندگی‌تان را داشته‌ایم. اگر فعالیت یا ماموریتی سیاسی دارید که احتمال دستگیری یا زندان در آن هست، به من محول کنید و کمی ملاحظه خودتان و خانواده‌تان را بکنید.» ایشان به من گفتند: «محمودجان! خیلی ممنون، ولی آدم تا زنده است، باید نمازش را خودش بخواند.» این برای من درس بسیار بزرگی بود که این مرد، فعالیت سیاسی را مثل نماز، واجب می‌داند.**

تشکیل دادند. مدرسه رفاه یک در بالا و یک در پایین داشت و بیشتر زندانی‌ها از جمله هویدا و نصیری را از در پایین به آنجا می‌آوردند. آقای ناطق در این موضوعات نقش محوری داشتند و رابط بین روحانیت و این کمیته‌ها